

معرفت بخشی خبر واحد

محمد تقی سهرابی فر*

چکیده:

احادیث نقل شده از معصومین (ع) یکی از منابع مهم در معارف دین است. از سوی دیگر لزوم استواری اعتقادات بر علم و معرفت، به دغدغه معرفت بخشی احادیث در بخش عقاید منجر می شود. این مقاله بر آن است تا روشن کند که حدیث نقل شده اگر در گروه اخبار واحد باشد، به تنهایی نمی تواند معرفت لازم در اعتقادات را ایجاد کند. معرفت زایی این گروه از اخبار، بیش از ظن نخواهد بود و این مقدار از معرفت در گزاره های اعتقادی ای که از عالم واقع گزارش می دهند، کافی نیست.

واژگان کلیدی: معرفت، خبر واحد، ظن.

مقدمه

۱. معرفت به یک اعتبار به دو قسم یقینی و ظنی تقسیم می شود. یقین خود نیز در سه قسم منطقی، موضوعی و روان شناختی قرار می گیرد. تبیین هر یک از این اقسام در بسیاری

* استادیار و عضو هیئت علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

تاریخ تأیید: ۸۹/۸/۳۰

تاریخ دریافت: ۸۹/۷/۲

از کتب و مقالات نوشته شده است و ما برای پرهیز از طولانی شدن مقدمه و دور شدن از موضوع مقاله، از ورود به آن خودداری می‌کنیم. آنچه در این نوشتار مهم است توجه به لزوم یقین در اعتقادات است. اینکه چرا در عقاید حصول یقین ضروری است و اینکه چه نوع یقینی لازم است، باز از موضوع این نوشتار خارج است. این مقاله بر آن است تا اعتبار معرفتی خبر واحد را به بحث بنشیند و به عبارتی دیگر ما نظر اکثریت عالمان امامیه و بسیاری از عالمان اهل سنت را مبنی بر لزوم علم و یقین در عقاید مبنا قرار داده، به دنبال پاسخ به این پرسش هستیم که آیا خبر واحد توان زایش معرفت یقینی، ولو در پایین‌ترین مرتبه آن را دارد؟

۲. خبر نیز به دو قسم واحد و متواتر تقسیم می‌شود. متواتر، خبری را گویند که تعداد راویان یک حدیث در هر عصر، از عصر معصوم (ع) تا زمان ما، به اندازه‌ای باشد که تبانی بر کذب آن تعداد، عادتاً محال باشد. چنین خبری معمولاً علم و یقین را برای مخاطب خود به ارمغان می‌آورد؛ اما خبر واحد فاقد چنین ویژگی (تعدد راویان در هر عصر) می‌باشد؛ البته این نوع خبر هم خود به دو قسم در اختیار ما قرار می‌گیرد، گاه انواع قرائن مؤید، معرفت‌بخشی این خبر را تا مرحله یقین ارتقا می‌دهد و به اصطلاح می‌گویند خبر واحد محفوظ به قرائن قطعی است که در این صورت باز مخاطب به ساحل امن یقین رسیده است؛ اما قسم دیگری از خبر واحد فاقد همراهی چنین قرائنی است و این قسم همان است که موضوع این نوشتار است، به عبارت دیگر می‌خواهیم بدانیم که:

الف) خبر واحد خالی از قرائن قطعی، به تنهایی، تا چه حد می‌تواند معرفت‌زایی داشته باشد؟

ب) اعتبار این حد از معرفت در مباحث اعتقادی چه مقدار است؟

۳. بحث معرفت حاصل از خبر واحد در دو مقوله ثبوت و اثبات قابل پیگیری است، گاه کسی مبتلا به بیماری زودباوری است و بدون طی کردن مقدمات لازم و متعارف، ظن به معرفتی خاص پیدا می‌کند؛ از این رو بررسی مقدمات لازم برای رسیدن به ظن متعارف ضروری است و این همان ظن در مرحله ثبوت است. در این بخش از نوشتار حاضر مرحله ثبوت و تحقق ظن بررسی می‌شود تا برسیم به آنجا که اگر ظن ثبوتاً حاصل شد، اعتبار و حجیت معرفت‌بخشی آن از نظر ادله نقلی و عقلی چگونه است؟

اعتبار معرفتی خبر واحد در مرحله ثبوت

می‌دانیم که قرآن، حدیث و عقل سه منبع در فهم معارف دین هستند. ظن در عقلیات، در کلام شیعی اعتبار ندارد و ادله محکم و قاطعی بر خودداری از قوالب مختلف ظنی همچون قیاس و استحسان، وجود دارد.

آنچه محل بحث و گفت‌وگوست، ظن‌های حاصل از قرآن و حدیث است؛ از این رو نکاتی را درباره ثبوت و تحقق ظن از قرآن و حدیث، بیان می‌کنیم. متون دینی تا رسیدن به مرتبه زایش معرفتی، باید سه مرحله مهم را طی کنند.

۱۷۱

ذهن

معرفی
مفهوم
و
اهمیت

ظن در مرحله صدور

مرحله نخست صدور است که مشخص می‌کند که آیا این سخن از خداوند متعال یا معصوم (ع) صادر شده یا نه؟ همان‌طور که گفتیم متن نقل‌شده ابتدا به دو قسم واحد و متواتر تقسیم می‌شود و سپس خبر واحد یا همراه قرائن قطعیه است و گاه بدون قرائن قطعیه است. از سه قسم مذکور، قرآن در قسم متواترها قرار دارد. اسناد و مدارک موجود نشان می‌دهد که قرآن در هر عصری بیشترین ناقل و راوی را داشته‌است. تفصیل بیشتر را می‌توان در کتاب‌ها و مقالات مربوط به علوم و تاریخ قرآن پیگیری کرد. علاوه بر قرآن، برخی از احادیث هم متواترند؛ اما بسیاری از احادیث در گروه اخبار واحد قرار دارند و از میان آنها بسیاری، خبر واحد بدون قرائن قطعیه هستند. کسی که در این مرحله نسبت به صدور روایت قطع یا ظن پیدا می‌کند، باید اطلاع کافی از سرگذشت و تاریخ حدیث و راویان آنها داشته باشد. کسی که امروز یکی از کتب روایی را باز می‌کند و روایتی را می‌بیند و بدون اطلاع از ماجراها و دسیسه‌های گوناگون در طول تاریخ حدیث، گمان به صحت صدور هر خبری می‌کند، این گمان از روی بی‌خبری است و حجت بودن آن جای تأمل دارد. کتب حدیث و رجال نشان از جعل‌ها و افترا بستن‌های بی‌شمار به معصومین (ع) دارد؛ مثلاً سید مرتضی اعتراف ابوالعوجاء را در آخرین لحظات زندگی‌اش چنین نقل می‌کند: «در کتاب‌های شما چهار هزار حدیث ساختگی قرار دادم» (۱۹۹۸م، ج ۱: ۱۲۹-۱۲۸).

درباره داستان حدیث از جهت صدور، بهتر است سخنی از علامه بهبهانی نقل کنیم، ایشان در مقابل اخباری که ادعای علمی بودن صدور اخبار را داشتند (ناگفته نماند که امروزه نیز چنین ادعاهایی تداوم دارد) می‌گوید:

روشن است که از روایت غیر معصوم علم حاصل نمی‌شود، مگر اینکه دلیل دیگری آن را ثابت کند تا منجر به علم شود. معصوم نبودن راوی مانع از حصول علم است؛ چرا که یک نفر غیر معصوم احتمال خطا در او می‌رود و اگر بپذیریم که عمداً دروغ نمی‌گوید، اما غفلت و اشتباه در او محال نیست. علاوه بر آن اخبار متواتر از معصومین (ع) وارد شده که فرموده‌اند: «همانا کذابین بر من {کسانی که بر من دروغ می‌بندند} بسیارند»، همچنین وارد شده که همه امامان (ع) کذابینی داشته‌اند که بر آنان دروغ می‌بستند و وارد شده که مغیره و اباطخاب در میان کتب اصحاب خود احادیثی گذاشته‌اند که خود اصحاب آن احادیث را نقل نکرده‌اند. حال که وضع یک غیر معصوم این گونه است، وضع جماعتی از راویان غیر معصوم که یکی از دیگری حدیث گرفته، چگونه خواهد بود؟ علاوه بر آن، سه محمد معروف که در عظمت، عدالت و خیرگی آنها شک نیست، اشتباه‌ها و غفلت‌های زیادی از ایشان مشاهده می‌شود تا چه رسد به دیگران. هر کدام از اینان به روایت دیگری علم نداشت و خود روایتش را گزینش کرده و چه بسا که روایت دیگری را رد کرده‌است، اینها را ما خود مشاهده می‌کنیم. فقیهان قدیمی و متأخر دیگر نیز با اینکه مهارت داشتند و زمانشان به محمدهای سه‌گانه و دیگر راویان نزدیک بود؛ اما نسبت به روایات هیچ یک از آنها، علم نداشتند پس در این صورت ما چه موضعی در برابر اخبار می‌توانیم داشته باشیم؟» (۱۴۲۴ق، ج ۱: ۱۳-۱۲)

جالب اینکه شیخ یوسف بحرانی که از سران اخباریون هست - و ما می‌دانیم که اخباریون در عمل کردن به اخبار نسبت به اصولیون فراخ‌تر عمل می‌کنند- بر شیخ طوسی در مورد بسیاری از اخباری که در دو کتاب روایی جمع نموده، خرده گرفته‌است. او می‌گوید:

شیخ طوسی بویژه در کتاب *التهذیب*، در متن و سند احادیث دچار اشتباه، غفلت و تحریف و نقصان شده است و کمتر خبری است که چنین ایرادی نداشته باشد ما این مطلب را در موارد بی‌شماری یافته‌ایم و کمتر حدیثی است که از این نواقص نداشته باشد (بی‌تا: ۲۰۹).

خلاصه اینکه نتیجه کتاب‌ها و مقالات نوشته‌شده درباره نحوه جمع‌آوری و تدوین احادیث، و انگیزه‌های مختلف جعل و تحریف و اشتباهات مختلف کشف‌شده، این است که خبر واحد بدون قرائن علم‌آور، بیش از گمان به صدور دلالت نمی‌کند و حتی چه بسا اخبار واحدی که در حد گمان نیز معرفت‌زایی نداشته باشند.

در صفحات بعدی، در بحث علت تمسک به ظن و خبر واحد برخی از ماجراهای مربوط به جعل و تحریف احادیث را بیان خواهیم کرد تا ببینید که حتی ظن آور بودن بسیاری از اخبار مشکوک است.

ظن در مرحله دلالت

مرحله دوم، روشن شدن دلالت روایت است. گاهی حدیث به طور صد در صد بر معنای خود دلالت دارد که اصطلاحاً آن را «نص» می‌گویند و گاه تنها ظهور در معنای خود دارد؛ یعنی احتمال معنای دیگر منتفی نیست. در این حالت دلالت روایت بر معنا ظنی خواهد بود و می‌دانیم که بیشتر آیات و روایات در دلالت خود ظنی هستند. گاه قراین بسیاری در یافتن معنای واقعی دخیل بوده‌اند، همچون فضا یا مخاطب خاص که به دست ما نرسیده‌اند و گاه حتی قراین غیرواقعی با گذشت زمان ایجاد شده که باعث انحراف در معنای حدیث می‌شود، مرحوم بهبهانی در این باره می‌گوید:

گاه ممکن است قرینه در اثر حادثه‌ای درست شده باشد؛ مثلاً تقطیع احادیث؛ زیرا همه احادیث از اصول اولیه {ظاهراً منظور اصول چهارصدگانه احادیث شیعه است که قبل از کتب اربعه بوده است} تقطیع شده است یا قرینه‌ای از توهم راوی، یا نسخه‌نویسان و یا از عوض شدن مجلس و... ایجاد شده باشد و چگونه می‌توان دانست که چنین قرینه‌هایی ایجاد نشده است؟ (همان: ۱۵)

یافتن معنای روایت بدون هرگونه قرینه نیازمند رجوع به لغت و اصطلاح شارع است و مراد از اصطلاح شارع، اصطلاح زمان معصوم (ع) است، نه آنچه در میان متشرع رواج یافته است و همه می‌دانیم که در بسیاری از موارد نمی‌توان به طور قاطع به معنای لغوی و اصطلاح شارع دست یافت.

خلاصه اینکه برای یافتن معنای مورد نظر شارع مراحل زیادی باید طی نمود و در نهایت چیزی بیش از ظن به آن معنا حاصل نخواهد شد، همین‌طور در علاج دو خبر متعارض مراجعه به عدل و افقه و... تنها با ظن قابل اجراست؛ چراکه شناخت قطعی این اوصاف اگر محال نباشد نزدیک به محال است (همان).

ظن در مرحله جهت صدور

مرحله سوم، جهت صدور حدیث است. آیا همه آنچه از معصوم (ع) رسیده برای بیان حکم

شرعی یا عقیده‌ای واقعی بوده‌است، یا اینکه پشت سر برخی از آنها علل و انگیزه‌های دیگری بوده، به گونه‌ای که گاه نمی‌توانیم بیان معصوم(ع) را بیان حکم یا عقیده دینی بدانیم. در زیر چند احتمال مطرح شده را یادآور می‌شویم:

الف) تقیه

مروری بر تاریخ زندگی معصومین(ع) کافی است تا بدانیم که بسیاری از آن بزرگان، در بسیاری از عمر شریف خود، نمی‌توانستند همه واقعیات مربوط به دین را بیان نمایند. حاکمیت حاکمان جور و طرفداری آنان از فکر و عقیده‌ای خاص، مانع از ابراز حقایق به وسیله امامان معصوم(ع) بود و هر جا که مجبور به اظهار نظر می‌شدند، برای رعایت مصالح مهم‌تر، طوری سخن می‌گفتند که منافات با نظریه حاکمیت نباشد و گاه برای حفظ جان خود و شیعیان نمی‌خواستند که شیعیان بر یک نظر اتفاق نظر داشته باشند؛ چراکه در این صورت به آسانی شناخته شده، مورد اذیت و آزار قرار می‌گرفتند؛ مثلاً زراره در حدیثی چنین نقل می‌کند:

خدمت امام باقر(ع) سؤالی مطرح کردم و حضرت پاسخ داد، سپس مردی وارد شد و همان سؤال را از حضرت پرسید و ایشان پاسخی متفاوت دادند، فرد دیگری آمد و همان سؤال را پرسید و حضرت پاسخی متفاوت از دو پاسخ اول دادند، بعد از آنکه آن دو رفتند عرض کردم که دو مرد از شیعیان عراق پیش شما می‌آیند و شما به هر کدام پاسخی غیر از آن پاسخی که به دیگری دادید می‌دهید. حضرت فرمود: «زراره، این کار برای ما بهتر است و برای حفظ و بقای ما و شما مناسب است اگر شما بر یک امر(رأی) اجتماع کنید، آنگاه مردم (مخالفان) شما را هدف خود قرار می‌دهند و بقای ما و شما کوتاه می‌شود» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۲: ۲۳۶).

مرحوم حر عاملی در کتاب *وسائل الشیعه* بابی را باز کرده و احادیثی راجع به اهتمام ائمه(ع) به تقیه و توصیه اصحاب به آن نقل فرموده‌است (۱۴۰۹ق، ج ۱۶: ۲۲۱). نتیجه اینکه هر حدیثی که به دست ما می‌رسد باید از لحاظ تقیه‌ای بودن یا نبودن، بررسی شود.

ب) تفاوت گذاشتن بین کارهای عادی و طبیعی معصوم(ع) و کارهای دیگر

می‌دانیم که افعال معصومین(ع) مانند سخنانشان برای ما حجت است و وقتی فعلی از معصوم(ع) از طریق اخبار به ما رسید، آن فعل برای ما وجه و جهت دینی پیدا می‌کند؛ مثلاً

اگر از طریق اخبار معلوم شد که امامان(ع) قبل از نماز مسواک می‌زدند، این فعل آنان به ما می‌فهماند که این کار، حتی اگر واجب هم نباشد لااقل رجحان شرعی دارد. حال پرسش این است که آیا همه افعال معصومین(ع) جهت شرعی دارد یا اینکه بعضی از افعال مربوط به طبیعت و عادت معصوم به‌عنوان انسان است؛ مثلاً اگر امام معصوم(ع) در ساعت خاصی استراحت می‌کرده، آیا این کار جهتی دینی دارد یا مربوط به عادت شخصی ایشان است؟ سید مرتضی بعد از بحث درباره تاسی به افعال پیامبر(ص) می‌نویسد: مباحثی که ما درباره تاسی به پیامبر(ص) مطرح کردیم در افعال عبادی و نظیر عبادات است، اما مباحثاتی که جزء کارهای شخصی اوست، مانند خوردن و خوابیدن، از این حوزه خارج است (۱۴۱۱ق، ج ۲: ۱۰۱).

پرسش بعدی این است که اگر نتوانستیم جهت فعل امام را تشخیص دهیم، آیا می‌توانیم آن فعل را دینی بدانیم؟ برخی از عالمان دو جهتی بودن افعال معصومین(ع) را بیان کرده‌اند. شهید اول در این باره می‌فرماید:

کارهای پیامبر همچون سخنان او حجت است. اگر طبیعی یا شرعی بودن فعل او معلوم نباشد، آیا به دلیل اصل عدم تشریح، فعل طبیعی محسوب می‌شود یا به این دلیل که پیامبر برای بیان شرع مبعوث شده، فعل شرعی محسوب می‌شود؟ (بی تا، ج ۱: ۲۱۱)

محقق حلی نیز تاسی به افعال پیامبر را منحصر به افعال شرعی دانسته است (۱۴۰۳ق: ۱۱۸). همین دو وجهی بودن فعل معصوم را میرزای قمی نیز مطرح کرده‌است و موارد مشکوک را مستحب دانسته‌است (بی تا: ۲۳۳). به نظر می‌رسد که اگر کسی به صرف اینکه احتمال می‌دهد فلان فعل معصوم(ع) جهت شرعی داشته‌است، از فعل او تبعیت کند، پاداش الهی نصیب او خواهد شد؛ اما در بُعد اعتقادی نمی‌توان معتقد به دینی بودن این فعل شد و به تعبیر دیگر نمی‌توان حکم به مطلوب بودن آن نزد خداوند داد. نتیجه اینکه اخبار در صورتی از دینی بودن افعال معصومین(ع) خبر می‌دهند که وجه شرعی فعل آنان روشن شود.

ج) جدا کردن اخبار تبلیغی، اخبار حکومتی و قضایی

سخنان و افعال صادرشده از معصومین(ع) در سه گروه قرار می‌گیرند: گاه آموزه‌ای دینی را برای مردم بیان می‌کنند؛ مانند آنجا که وجوب نماز و روزه را به

مردم اعلام می‌کنند؛ گاه شأن امامت و حاکمیت آنان اقتضا می‌کند که سخن یا رفتاری خاص بکنند؛ مانند جهاد یا تصرف در بیت‌المال و گاه منصب قضاوت، آنان را به قضاوت بین مردم وامی‌دارد؛ مانند داوری‌هایی که آنان بین طرفین دعوا انجام داده‌اند.

تفکیک این سه در کلمات عالمان دین بیان شده‌است، شهید اول در این باره می‌گوید:

تصرف پیامبر گاهی ابلاغ دین است که فتوی نامیده می‌شود و گاه با شأن امامت است؛ مانند جهاد کردن و به‌کارگیری بیت‌المال و گاه با قضاوت است؛ مانند داوری کردن بین مدعیان به وسیله بیّنه، قسم و اقرار (بی‌تا، ج ۱: ۲۱۵-۲۱۴).

علاوه بر شهید اول، میرزای قمی (۱۳۷۸ق: ۴۰۱)، محقق نائینی (۱۴۲۴ق)، مامقانی (۱۴۱۰ق، ج ۱: ۶۸)، امام خمینی (۱۳۶۸: ۵۶-۵۰)، شهید صدر (۱۴۰۲ق: ۴۰۱) و شهید مطهری (۱۳۶۵: ۴۸) این تفکیک را به اشکال گوناگون بیان کرده‌اند.

آنچه از معصومین (ع) به‌عنوان تبلیغ دین به ما می‌رسد، باور و عمل به آن لازم است؛ اما آنچه به‌عنوان حاکم یا قاضی از آنان صادر شده، امروزه نمی‌تواند به‌عنوان حکم دینی و شرعی ثابت ملاک عمل ما قرار گیرد و نمی‌توانیم آن را به‌عنوان آموزه دینی ثابت باور کنیم؛ چراکه حکم حاکم یا قضاوت قاضی با توجه به شرایط و موقیعت خاص صورت می‌گیرد و شرایط گوناگون می‌تواند حکم را عوض کند. عبارت شهید صدر در این مورد گویاست:

... نوع قوانینی که از ناحیه پیامبر برای پر کردن منطقه الفراغ دین به‌عنوان ولی امر صادر شده، قانون همیشگی نیست؛ زیرا اینها از پیامبر به‌عنوان مبلغ حکم ثابت سر نروده؛ بلکه ناشی از منصب ولایت است. بر این اساس چنین دستورهایی را نباید جزء نظریه‌های ثابت اقتصادی اسلام شمرد (۱۴۰۲: ۴۰۱).

ایشان در ادامه مثال خوبی برای این موضوع بیان می‌کند:

اگر پیامبر اجازه نداد که مردم مدینه از رسیدن آب اضافی خود به دیگران جلوگیری کنند، می‌توان این را حکم ثابت دائمی دینی به حساب آورد و می‌شود آن را دستوری ویژه برای شرایط خاص دانست و این دو گونه برداشت، ریشه در این دارند که پیامبر را مبلغ حکم خدا در این واقعه بدانیم یا زعیم و رهبر جامعه (همان: ۴۱۴).

گرچه تفکیک فوق در مرحله اول مربوط به علم فقه است؛ اما همان‌طور که در نوشتاری دیگر به تفصیل بیان کردیم، گزاره‌های فقهی هم بعد اعتقادی دارند و بخشی از باورهای دینی ما از همین احکام فقهی شکل می‌گیرد و سخن ما نیز در این نوشتار بعد

معرفت بخشی احادیث است.

د) جدا کردن اوامر مولوی از ارشادی

گاه خداوند از جایگاه مولا و شارع و رب دستور صادر می‌کند، در این صورت انسان‌ها موظف هستند که دستور او را اطاعت کنند و اگر اطاعت نکنند، متخلف و گناهکار محسوب می‌شوند. دستور خداوند به نماز گزاردن، روزه گرفتن و حج به جا آوردن و یا مشروب نخوردن و ترک ربا، از این قبیل دستورهاست، ولی گاهی هم، چون خداوند مصالح انسان‌ها را بهتر از همه می‌داند، ما را ارشاد می‌کند که اگر می‌خواهید به فلان مصلحت دنیوی یا اخروی برسید، این گونه عمل کنید همان‌طور که پزشک دستورهایی به بیمار می‌دهد تا سلامت خود را بازیابد. می‌دانیم که عمل نکردن بیمار به دستورهای پزشک مجازاتی جز نرسیدن یا دیر رسیدن به سلامت ندارد، تخلف از دستورهای ارشادی خداوند هم مجازاتی جز نرسیدن به مصلحت مورد نظر خداوند را ندارد. این بحث گرچه در اصول فقه مطرح می‌شود تا فقیه بداند که از کدام امر و نهی، واجب و حرام استخراج کند و از کدام یک تنها ارشاد به مصلحت را بفهمد؛ اما در بحث‌های کلامی نیز هنگام رجوع به آیات و روایات، تفکیک آن دو از هم لازم است؛ مثلاً متکلم باید بداند که نهی خداوند از میوه آن درخت در بهشت، نهی مولوی نیست تا در نتیجه‌گیری کلامی دچار اشتباه نشود و مثلاً عصمت انبیا(ع) را زیر سؤال نبرد.

مرحوم شعرانی مثال دیگری در این باب بیان می‌کند:

نمونه مناسب برای دستور ارشادی، جریان علان کلینی دایی شیخ ابو جعفر صاحب کتاب کافی است، او از امام عصر(عج) اجازه خواست که حج بگذارد، حضرت اجازه نداد؛ اما او راهی شد و در سفر کشته شد. گاه اشکال می‌کنند که با این معصیت چطور اهل رجال او را توثیق می‌کنند، پاسخ آن است که نهی حضرت ارشادی بوده است (۱۳۷۳: ۲۴۲).

نتیجه اینکه بر هر دین‌شناس لازم است که دستورهای ارشادی و مولوی را از هم تشخیص بدهد که در غیر این صورت از رأی و فکر صحیح دور خواهد شد و اعتبار ظن به شرعی و دینی بودن محتوای یک خبر، مشروط به آن است که ظن‌کننده دستور ارشادی را از مولوی بازشناسد و این نکته را در معنا کردن آیه و حدیث به کار گیرد.

ه) جدا کردن روایات پزشکی

در کتب روایی، احادیث بسیار طبّی وجود دارد. آیا این احادیث جنبه دینی و شرعی دارد؟ اگر در حدیثی توصیه به خوردن غذایی خاص شده، آیا خوردن آن غذا استحباب شرعی دارد و به تعبیری همگان با خوردن آن غذا کاری را انجام داده‌اند که مطلوب خداوند است؟ برخی از دانشمندان دین این گونه روایات را مربوط به زمان و مکان خاص می‌دانند؛ مثلاً شیخ صدوق درباره این گروه از روایات می‌فرماید:

طبق اعتقاد ما اخبار مربوط به طبابت چند گونه است؛ بعضی مربوط به هوای مکه و مدینه بوده و به کارگیری آن در جاهای دیگر روا نیست، بعضی دیگر را امام(ع) با توجه به شناختی که از طبع سؤال‌کننده داشته، فرموده‌است که از این رو به دیگران تسری پیدا نمی‌کند؛ زیرا امام(ع) طبع شخص را بهتر از خود او می‌دانست (۱۴۱۴ق: ۱۱۵).

نتیجه اینکه امر و نهی وارده در روایات پزشکی، ولو ارشادی نباشد، باز هم نمی‌توانیم به دینی بودن آنها حکم کنیم؛ البته در این گونه احادیث و نیز در دستوره‌های ارشادی اگر کسی با این نیت که شاید این احادیث مطلوب خداوند است، آنها را به کار گرفته، عمل نماید، شاید به اجر و پاداش نائل شود؛ چراکه انجام آنچه شاید مطلوب مولا باشد، نشانگر نهایت تسلیم در برابر خداوند است. شیخ انصاری هم بعد از آنکه اوامر احتیاط را ارشادی دانست، می‌فرماید: «کسی که احتیاط کرده و از شبهات اجتناب کند، مأجور بودنش بعید نیست؛ چراکه این کار تسلیم و در حکم اطاعت است.» (۱۴۲۷ق، ج ۲: ۱۰۳)

اما آنچه مربوط به این نوشتار است، بُعد اعتقادی این احادیث است و اینکه آیا می‌توان روایات پزشکی را حکمی دینی برای همگان دانست؟ با توجه به فرمایش شیخ صدوق، این روایات حتی ظن به دینی بودن محتوایشان ایجاد نمی‌کند و مسلمان در اعتقادات خود باید قبل از گمان به دینی بودن یک آموزه، به تفکیک فوق توجه داشته باشد.

و) جداسازی سخنان غیر دینی از دینی

مرحوم آشتیانی سخنان پیامبر(ص) را از جهتی به دو قسمت تقسیم می‌کند:

بخشی از سخنان، به‌عنوان رسالت و مأموریت الهی گفته شده‌است، این بخش همان دین خداوند است و تدین، و اعتقاد به آن لازم است؛ اما بخش دوم، خبرهایی است که به دلیل آگاه شدن ایشان از غیب، فرموده‌است نه به‌عنوان رسالت و مأموریت الهی مانند یکسری اخبار نقل شده از ایشان در مورد کیفیت خلقت عالم و آدم(ع)، ایشان بر این باور است که

این گونه موارد در محدوده دین قرار نمی‌گیرد و اعتقاد به آنها واجب نیست؛ البته اگر نسبت به صدور این اخبار از پیامبر علم پیدا کردیم، در این صورت تکذیبشان نیز جایز نیست؛ چرا که منجر به تکذیب خود نبی (ص) می‌شود (۱۴۰۳ق: ۲۷۶).

نتیجه اینکه دینی دانستن محتوای یک حدیث موقوف به آن است که بدانیم معصوم (ع) از موضع رسالت یا وصایت این سخن را فرموده‌است و بدون توجه به این نکته، ظن به دینی بودن محتوای حدیث، در مرتبه ثبوت و تحقق دچار مشکل خواهد بود. از مجموع مطالبی که در سه مرحله صدور، دلالت و جهت صدور گفتیم، روشن می‌شود که:

۱. هر کسی در هر موضوعی که ظن را حجت بداند، تحقق اطمینان و ظن، شرط اول حجیت خواهد بود. شیخ انصاری این شرط را یادآوری و بر آن تأکید می‌کند:

انصاف آن است که ادله حجیت خبر بر لزوم عمل به خبر موثق و اطمینان‌بخش دلالت می‌کند و در اصطلاح پیشینان، خبر صحیح به معنای خبر مطمئن و موثق بوده‌است و ملاک مطمئن بودن، آن است که احتمال خلاف واقع بودنش بعید بوده و در نزد عقلا قابل توجه نباشد و به عبارتی این احتمال، فرد را متحیر نکند؛ به گونه‌ای که اسم رجحان بر آن صدق نکند (۱۴۲۷ق، ج ۱: ۱۷۴).

۲. انسان آشنا به همه مراحل پیش گفته به آسانی گمان به دینی بودن محتوای هر حدیثی نخواهد کرد. اگر در هر کدام از مراحل مثلاً بیست درصد احتمال خلاف بدهیم، درجه احتمال تطابق و صدق معنای مورد نظر با دین واقعی خداوند کمتر از پنجاه درصد خواهد بود.

۳. ظن انسان ناآشنا به مراحل پیش گفته، ظن قابل اعتنا نیست. همان‌طور که امروزه، چیزی به نام توجیه را جزء ارکان علم می‌شمارند و می‌گویند کسی که ادعای علم دارد باید بتواند آن را توجیه کند و دلیل قانع‌کننده بر علم خود بیاورد و همان‌طور که در قرآن از مدعیان، چیزی به نام حجّت، حجّت بالغه و سلطان مبین، طلب می‌کنند و در غیر این صورت ادعای مدعی، باطل شمرده می‌شود، همچنین مدعی ظن باید بتواند برای ظن خود دلیل قانع‌کننده‌ای بیان کند و در غیر این صورت ظن او حدس و وهمی بیش نخواهد بود.

اعتبار معرفتی خبر واحد در مرحله اثبات

اگر خبر واحد از مرحله ثبوت گذر کرد و ظن به محتوای خود را برای مخاطب به ارمغان

آورد، آیا این ظن می‌تواند واقع‌نما باشد؟ آیا در معارف دینی این ظن از اعتبار لازم برخوردار است؟ آنجا که نیاز به علم ضروری است، ظن می‌تواند جایگزین آن شود؟ می‌دانیم که آیات و روایات همراه آرای قریب به اتفاق دانشمندان دینی، گویای معتبر نبودن ظن و خبر واحد در اعتقادات است، پرداختن به آنها و بررسی علل استناد برخی از عالمان به خبر واحد در مباحث اعتقادی، نیازمند تألیف کتاب در این زمینه است و حجم این نوشتار گنجایش آن همه مطالب را ندارد.

در ذیل ادله و شواهدی بر کافی نبودن ظن در امور اعتقادی از لحاظ معرفت‌زایی لازم

بیان می‌شود:

یک. ماهیت گزاره‌های اعتقادی لزوم علم را روشن می‌کند، توضیح اینکه :

۱. گزاره‌های اعتقادی از امور حقیقی خبر می‌دهند، برخلاف گزاره‌های فقهی که از امور

اعتباری خبر می‌دهند.

۲. امور اعتباری از ناحیه اعتبارکننده‌اش جعل می‌شود و اوست که می‌تواند هم حکمی را جعل و هم راه دسترسی به آن را جعل کند؛ مثلاً بگویند هر وقت از طریق خبر واحد گمان به وجوب فعلی کردی، آن فعل بر تو واجب است یا بگویند که گمان‌هایت را به منزله علم حساب بکن.

۳. امر حقیقی مبتنی بر واقعیات موجود است و با جعل و اعتبار عوض نمی‌شود؛ از این رو نه خود این امور و نه راه رسیدن به آنها، قابل جعل نیست. کسی که می‌خواهد از واقعیتی خبر دهد، مادام که نسبت به آن علم پیدا نکرده‌است، چگونه می‌تواند از آن خبر دهد یا چگونه می‌تواند قلب خود را به آن گره بزند. به عبارت دیگر باور به یک امر حقیقی در جهان خارج نیازمند علم به آن است. سخن فوق در صورتی جدی‌تر مطرح خواهد شد که امور حقیقی مذکور، مربوط به اساسی‌ترین باورهای بشر باشد، به گونه‌ای که این باورها سرنوشت دنیوی و اخروی او را رقم بزنند.

به نظر می‌رسد با نگاه تکلیفی و اعتباری به لزوم اعتقاد باز هم نمی‌توان به غیر علم، اعتبار بخشید. توضیح اینکه اگر وجوب اعتقاد را مانند وجوب نماز و روزه، یک واجب شرعی بدانیم، باز هم نمی‌توان غیر علم را جایگزین علم کرد و نمی‌توان کسی را مکلف کرد که به آنچه نمی‌دانی معتقد باش، برخلاف نماز و روزه و کارهای فیزیکی که شارع در آنها می‌تواند ظن را جایگزین علم کند؛ اما در اعتقاد چون باور زیربنای عقدالقلب است، از این رو دستور به عقد قلب بدون باور، از شارع حکیم صادر نمی‌شود.

خلاصه اینکه ماهیت و ساختار گزاره‌های اعتقادی اقتضای علم و باور را دارد و پایه‌های لرزان حدس و گمان نمی‌تواند نگاه‌دارنده عقیده باشد.

به نظر می‌رسد که شهید ثانی هم با توجه به نکات فوق می‌فرماید:

هدف در اعتقادات رسیدن به واقع است؛ درحالی که هدف در احکام عمل کردن به وظیفه و تکلیف است و به همین دلیل، ظنون، و حتی امارات نمی‌تواند در اصول اعتقادی کارساز باشد (۱۴۲۰ق: ۴۵).

یکی از فروع سخن فوق این است که اگر تکلیفی دارای دو جهت فقهی و اعتقادی بود، در بعد فقهی می‌توان به راه غیر علمی معتبر استناد کرد؛ اما در بُعد اعتقادی به غیر علم نمی‌توان تکیه کرد؛ مثلاً اگر خبر واحد معتبر دلالت بر استحباب فلان عمل عبادی کند، می‌توان آن عمل را انجام داد و به ثوابش نائل شد؛ اما نمی‌توان معتقد شد که آن عمل قطعاً جزء دین و یکی از دستورات مستقیم خداوند است.

دو. پیروی از علم در همه شئون زندگی، امری فطری است؛ یعنی انسان به طور ناخودآگاه دنبال واقعیت است و اگر نظریه‌ای دارد یا خبری می‌دهد رویکرد واقع‌نمایی دارد، علامه طباطبایی در این باره می‌فرماید:

انسان به واسطه فطرتش، در مسیر زندگی، جز رسیدن به واقع را نمی‌خواهد از این رو نسبت به آنچه که می‌داند، می‌تواند بگوید که آن واقعی است، اما نسبت به گمان‌ها و شک‌ها و خیالاتش نمی‌تواند ادعای واقعی بودن بکند (۱۴۱۷ق، ج ۳: ۹۲).

نتیجه اینکه لزوم علم در شئون گوناگون، هماهنگ با فطرت انسان است یعنی سرشت او اقتضای رسیدن به واقع را دارد و جایگزین کردن غیر علم به جای علم با فطرت او ناسازگار خواهد بود.

به تعبیر دیگر آنچه از امام باقر(ع) درباره حق خداوند بر بندگان نقل شده که فرمود: «آنچه را می‌دانند بگویند و آنچه را نمی‌دانند توقف کنند» (کلینی، ۱۳۶۵، ج ۱: ۴۳)، حکمی بر طبق عقل و فطرت انسان است و آنچه اصولیون با عنوان «حرمت تعبد به ظن» مطرح کرده‌اند، بر همین پایه استوار است.

سه. باورهای دینی در زندگی انسان نقش زیربنایی دارند، چگونگی ارتباط انسان با خود، دیگران و با خداوند، در همه ابعاد اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و... متأثر از باورهای دینی است. اعتقادات برای زندگی یک فرد همچون روح برای جسم است و به تعبیری پایه‌های زندگی او را تشکیل می‌دهد، فقه و اخلاق تأثیر کامل از باورها دارند. درجه اهمیت

هر چیزی، درجه دقت و وسواس ما را در آن چیز تعیین می‌کند. آیا می‌توانیم عقیده‌ای را که نقش زیربنایی در زندگی دنیا و آخرت دارد، بر پایه‌های لرزان حدس و گمان بنا کنیم، گمانی که صاحبش را به آرامش وطمأنینه لازم نمی‌رساند.

مرحوم خواجه نصیر در مقام نفی اعتبار ظن به ممکن‌الزوال بودن ظن اشاره کرده و زوال آن را خطر عظیم می‌داند که نص صریح بر دوری از آن وارد شده است (۱۳۵۹: ۵۶).

چهار. مخفی ماندن بسیاری از حقایق دین علت‌هایی دارد که یکی از عمده‌ترین آنها، تعصب مذاهب همراه حجیت ظن است و خبر واحد یکی از مهم‌ترین مصادیق غیر علم در میان ادله دینی بوده و محصول چنین خبری در نهایت خوش‌بینی، ظن است. حال بحث ما در همین است که آیا با این خبر می‌توان عقیده‌ای را ثابت کرده و به آن معتقد بود؟ در این بخش از ادله نگاهی تاریخی به اعتبار خبر واحد، می‌تواند روشنگر باشد.

هر انسان بانصاف و مطلع از تاریخ صدر اسلام، می‌داند که بعد از رحلت رسول‌الله(ص) در برخی از معارف اساسی دین اختلاف ایجاد شد. در مباحثی مانند صفات خداوند، قضا و قدر، خلق قرآن و آرای ضد و نقیض مطرح شد. امامت و ولایت کنار گذاشته شد و کار به جایی رسید که با فاصله نیم‌قرن از رحلت رسول‌الله(ص) کسی مثل یزید بن معاویه توانست به‌عنوان خلیفه مسلمین و به‌عنوان جانشین رسول‌الله(ص) برسد. بر عالمان پوشیده نیست که یکی از ابزار مهم در وقوع این اختلافات، اعتماد به خبر واحد بوده است. دروغ‌های عمدی، فراموشی‌های سهوی، نقل به معناها و کج‌فهمی‌ها از حدیث، کم نبوده است. پشت سر هر گونه انحراف عقیدتی، فقهی، سیاسی و تاریخی، اخبار به ظاهر مستند و متقن دیده می‌شود. گمان نکنیم که همه گمراهان آن زمان عمداً به بیراهه رفتند و عمداً سراغ اخبار ضعیف رفتند، نه، آنها نیز به زعم خود اخبار صحیح را از غیر صحیح جدا ساخته و به صحیح‌ها اعتماد می‌کردند و به زعم خود فهم درستی از احادیث داشتند؛ اما اختلافات زیاد و آرای عجیب و غریب نشانگر اشتباه بودن روش دارد. متأسفانه اهل سنت که خود را حافظان سنت رسول‌الله(ص) می‌دانند، با تکیه بر خبر واحد، گاه بی‌خبر از توطئه و دسیسه‌ها از برخی پایه‌های دین دور ماندند و گاه نفس اماره همیشه بیدار، خبر واحد را دستاویزی برای رسیدن به خواسته‌های پیدا و پنهان درون، کرده و می‌کند تا جایی که از نگاه یک شیعی اهل سنت با حذف اخبار آحاد بدون قرینه، به اسلام واقعی نزدیک‌تر است. آنان برای اثبات حجیت خبر واحد به عمل صحابه استناد کرده و به احادیثی مانند حدیث زیر تمسک می‌کنند:

«سألت فاطمة بنت رسول الله - صلى الله عليه وسلم - ميراثها مما ترك رسول الله - صلى الله عليه وسلم - فقال لها أبو بكر: إن رسول الله (صلى الله عليه وسلم) قال: «لا نورث ما تركنا صدقة»، فغضبت على أبي بكر وهجرته ... فأبى عليها ذلك أبو بكر وقال: لست تاركاً شيئاً كان رسول الله (صلى الله عليه وسلم) يعمل به إلا عملت به فيأني أخشى إن تركت شيئاً من أمره أن أزيغ:

فاطمه دختر رسول خدا(ص) میراث خود را از اموال رسول الله درخواست نمود، ابوبکر گفت: رسول الله فرموده که ما ارث نمی‌گذاریم و آنچه از ما مانده صدقه است. آنگاه فاطمه بر ابوبکر غضبناک شد و از او دور شد ... و این چنین ابوبکر او را از ارث منع کرد و گفت من آنچه را که رسول الله به آن عمل کرده، عمل خواهم نمود همانا می‌ترسم که اگر چیزی از امر رسول را فرو گزارم، گمراه شوم (ربیع بن هادی عمیر المدخلی، حجیة خبر الآحاد فی العقائد والأحكام ۱۴۲۴هـ - مکه المکرمة، به نقل از: صحیح بخاری، فرض الخمس، حدیث ۳۰۹۳ سی دی الشاملة).

ببینید فهم خاصی از خبر واحد چگونه در برابر خواسته دختر رسول خدا(ص) که به روایت فریقین سیده نساء العالمین است قد علم می‌کند و او را از حقیقت محروم می‌سازد. هر کجا که اهل سنت، از نگاه ما شیعیان، از حقیقت دور افتاده، اخبار و احادیث نقل شده، در همه آنها پشتیبان راه کج بوده‌است. این سخن تنها بین شیعیان و اهل سنت مطرح نیست، بلکه مروری بر تاریخ مذاهب اهل سنت نشان می‌دهد که تعصب شدید، نه تنها آنها را به سوی تمسک به حدس و گمان سوق داده‌است، بلکه بالاتر، هر کاری حتی خون‌ریزی و جعل عمدی حدیث به مقداری بیش از حد تصور را نیز مرتکب شده‌اند. پرواضح است که تمسک به ظن یکی از عمده سلاح‌های این مذاهب برای دفاع از خود و حمله به دیگران بوده‌است. در ذیل تحقیقی مختصر درباره دشمنی و عداوت حاکم بین مذاهب اهل سنت انجام دادیم تا با آشنا شدن با آن فضا، به جدی بودن خطر حجیت ظن نسبت به خود را بیشتر باور کنیم.

مذاهب شکل گرفته در میان اهل سنت با همراه بودن یا نبودن با سران و حاکمان سیاسی، فراز و فرود داشته‌اند. نویسنده کتاب *اصول المذاهب* در این باره می‌نویسد:

نگاهی به علل شکل‌گیری، انتشار و بقای مذاهب، نشانگر آن است که سبب انتشار آنها تدین و حق‌طلبی نبوده‌است، بلکه قدرت سلاطین در این امر نقش داشته‌است. ابن حزم در این رابطه می‌گوید: دو مذهب از اول با ریاست و سلطنت منتشر و پخش شد: حنفی در

شرق و مالکی در اندلس (اسپانیا). این سخن صحیح است. هارون الرشید در اول خلافتش، ابویوسف قاضی، شاگرد ابوحنیفه را برای امر قضاوت تعیین کرد. هارون بدون اشاره او کسی را به قضاوت تعیین نمی‌کرد و این شخص از بزرگ‌ترین شاگردان ابوحنیفه بود و تنها حنفی‌ها را متولی امر قضاوت می‌کرد و این گونه بود که مذهب حنفی در عراق، خراسان، شام، مصر و افریقا به برتری رسید. همین‌طور یحیی لثی، از سوی حاکمان اموی در اندلس نفوذ یافت و او تنها اشخاص مالکی را برای قضاوت تعیین می‌کرد و به همین دلیل مردم به تحصیل مذهب مالکی روی آوردند و مذهب مالکی گسترش یافت و دیگر مذاهب از رونق افتاد، بلکه بعضی مانند اوزاعیه از بین رفت. حاکمان حکمی تهدیدکننده صادر کردند که ابن خلدون آن را با این عبارت نقل می‌کند: هر کس از مذهب مالک خارج شود (اگر بلایی سرش آمد) تنها خود را ملامت کند (أبو‌ویس، بی تا: ۶).

نویسنده تصریح می‌کند که بعد از تشکیل مذاهب، هر مذهبی به دنبال تأیید و تقویت مذهب خود بود و حتی نگاه او به قرآن و حدیث با این نیت صورت می‌گرفت که اگر چیزی مخالف مذهب او در قرآن و حدیث یافت شود، آن را به گونه‌ای تأویل کند یا در صحت آن خدشه وارد سازد (همان: ۸). توجه و تمرکز به دفاع از مذهب خاص آن قدر اوج می‌گیرد که حس حقیقت‌یابی از قرآن و نصوص معتبر، تضعیف می‌شود. تاریخ، تکفیرها، لعن‌ها و خونریزی‌های بسیار پیروان این مذاهب نسبت به هم را ثبت کرده‌است، آنها همدیگر را دشمن و خصم خطاب می‌کردند، حنفی می‌گوید اگر قدرت داشتیم از شافعی جزیه می‌گرفتم و آن دیگری همین حرف را نسبت به حنبلی‌ها تکرار می‌کند. گاه فتوی به جواز ازدواج یکدیگر می‌دهند؛ اما در بیان دلیل جواز، قیاس یکدیگر به یهود و نصاری را دلیل جواز می‌دانند (اسدحیدر، ۱۴۰۳ق، ج ۲: ۱۹۳-۱۹۰).

نویسنده فوق درباره تعصب حاکم بر عالمان مذاهب می‌گوید:

تعصب مطلعین و اهل نظر، آنان را به ساقط کردن مخالفین مذهب خود وامی‌داشت تا جایی که همدیگر را خوار کرده، خوبی‌های یکدیگر را کمرنگ کردند و چه بسا انسان غیر عادل که عادل معرفی شد و انسان عادل که غیر عادل خوانده شد (همان: ۱۹۴).

وقتی فکر می‌کنیم که در چنین شرایطی ظن یا خبر واحد معتبر شمرده می‌شده‌است، به راحتی می‌توان حدس زد که چه اتفاقی می‌افتد؛ احادیث تبدیل به ابزاری برای دفاع از مذهب خاص می‌شود و آنچه در این میان قربانی می‌شود، آموزه‌های واقعی دین است که تا تلاشی خالصانه نکنیم و انواع حب و بغض‌ها و قصدها و انگیزه‌ها را کنار ننهیم، نمایان

نمی‌شود.

در این قسمت به‌عنوان نمونه به بخش اندکی از احادیث و سخنانی که دربارهٔ ابوحنیفه نقل شده، نگاه می‌کنیم تا ببینید که تعصب در میان اشخاص و مذاهب چه نتایج اسف‌باری داشته و به ساخته شدن چه احادیثی منجر شده‌است. علامه امینی (ره) در کتاب *وزین الغدیر* ده‌ها حدیث جعلی در مدح ابوحنیفه را از منابع اهل سنت نقل کرده‌است که تنها چند مورد از آن را مرور می‌کنیم:

«در میان امت من در هر قرن سابقین و پیشتازانی خواهند بود، ابوحنیفه در زمان خود سابق خواهد بود.» این حدیث را خوارزمی در کتاب *مناقب ابوحنیفه* جلد اول، صفحه ۱۶ با همین عبارت آورده‌است و در کتاب *جامع اسانید ابوحنیفه*، جلد اول، صفحه ۱۸ با عبارت «ابوحنیفه سابق این امت است» ذکر کرده‌است و سند آن به شکل مرسل از طریق حامد بن آدم کذاب از ابو لهیعه (متوفای ۱۷۴)، از رسول الله (ص) نقل شده‌است. جوزانی و ابن عدی این شخص را دروغگو دانسته‌اند و احمد سلیمانی او را جزء کسانی که مشهور به جعل حدیث است، دانسته‌است و ابن معین دربارهٔ او می‌گوید: «او کذاب است، خدا او را لعنت کند، در سال ۳۳۹ مُرد».

در روایت دیگر آمده که «در میان امت من مردی است به نام نعمان و با کنیهٔ ابوحنیفه، او چراغ امت من است، او چراغ امت من است، او چراغ امت من است.» خطیب بغدادی در کتاب خود، جلد ۱۳، صفحه ۳۳۵ این حدیث را بیان کرده و می‌گوید: «حدیث جعلی است.» در روایت دیگر آمده «در آخرالزمان مردی با کنیهٔ ابوحنیفه می‌آید، او بهترین این امت است.» در روایت دیگر نقل شده «در امت من مردی است با نام نعمان ابوحنیفه، خداوند سنت من را با دستان او زنده می‌کند.» ابن عدی این حدیث را از جعلیات احمد جویباری کذاب و وضاع شمرده‌است:

.... همهٔ انبیا به من افتخار می‌کنند و من به ابوحنیفه افتخار می‌کنم، او مردی باتقوا در نزد خداوند است و همچون کوهی از علم و گویا پیامبری از پیامبران بنی‌اسرائیل است. هر کس او را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس او را دشمن بدارد مرا دشمنی کرده‌است ... اگر در امت موسی و عیسی مثل ابوحنیفه بود، مردم آنان به یهودیت و مسیحیت (تحریف‌شده) روی نمی‌آوردند (امینی، ۱۴۰۳، ج ۵: ۲۷۹-۲۷۸).

جعلیات دربارهٔ ابوحنیفه تا بدانجا پیشرفت کرده‌است که علی بن جریر دربارهٔ قومی از کوفه صحبت می‌کند که ابوحنیفه را از رسول الله (ص) نیز اعلم می‌دانند (همان: ۲۸۰).

در مقابل سخنانی بس شدید علیه او از مالک بن انس نقل شده که او را حيله‌کننده به دین و خارج از دین نامیده و فتنه او را بدتر از فتنه ابلیس خوانده‌است، سفیان ثوری هنگامی که خبر مرگ ابوحنیفه می‌شنود، خدا را شکر می‌کند که مسلمانان را از دست او راحت کرد. محمد بن اسماعیل بخاری صاحب کتاب صحیح بخاری او را در میان ضعیفان و متروکین می‌شمارد، عبدالله بن ادریس او را گمراه و گمراه‌کننده می‌داند. ابن ابوشیبه او را یهودی می‌داند و احمد بن حنبل او را دروغگو خوانده و از اصحاب او می‌خواهد که چیزی از وی روایت نکنند (همان: ۲۸۲-۲۸۰).

البته این وضعیت مخصوص ابوحنیفه نیست، علامه امینی در کتاب *الغدیر بابی* را به نام «التضارب فی المناقب والمثالب» گشوده‌است و نمونه‌های بسیاری از مدح‌ها و قدح‌ها را به طور مستند بیان کرده‌است. (همان: ۲۸۲ به بعد)

در کنار اهداف سیاسی و منافع مادی، انگیزه دیگری به نام دفاع از دین، باعث جعل حدیث شده‌است. برخی از معروفین به زهد و تقوی و فقاہت، برای ترغیب مردم به آنچه آن را مصلحت دینی مردم می‌دانستند، احادیث زیادی جعل کرده‌اند. احادیث مربوط به فضایل سوره‌ها از مصادیق روشن این گروه از روایات است، ولی موضوع تنها به فضیلت سوره‌ها ختم نمی‌شود. بخش کوتاهی از نوشته علامه امینی را که تحقیقات مفصلی از منابع اهل سنت در این زمینه انجام داده‌است، در اینجا نقل می‌کنیم:

میثم طائی تمام شب را نماز می‌خواند و صبح می‌نشیند و دروغ می‌بافد. محمد بن ابراهیم شامی از زاهدان و از کذابان و جعل‌کنندگان حدیث است. حافظ عبدالمغیث حنبلی که بین مردم به زهد، موثق بودن، صداقت، امانت، صالح بودن، مجتهد و تبعیت از سنت، توصیف می‌شود، از روایات جعلی کتابی را در فضائل معاویه بن ابوسفیان تألیف می‌کند. معلی بن صبیح از عابدان موصل همواره دروغ می‌گفته و جعل حدیث می‌کرده‌است. معلی بن هلال عابد و کذاب است محمد بن عکاشه که هنگام قرائت قرآن گریه می‌کرد، چه وضاع ماهری است. ابو عمر زاهد از روایات جعلی کتابی در فضل معاویه بن ابوسفیان نوشت. احمد باهلی از بزرگان زاهدان بود و درعین حال کذاب و جعل‌کننده حدیث بود. ابن جوزی درباره او می‌گوید: «او از شهوات دنیا دوری می‌کرد و شیطان این کار زشت (جعل حدیث) را بر او آراست.

بردانی مردی صالح است؛ اما در فضل معاویه حدیث جعل کرد. وهب بن حفص از صالحین بود، بیست سال با کسی صحبت نکرد اما دروغ‌های فاحشی می‌گفت. ابویشر

مروزی در سنت فقیه روزگار خود بود، از سنت دفاع می‌کرد و مخالفین سنت را خوار می‌نمود، درعین حال حدیث جعل و عوض می‌کرد. ابوداود نخعی بیشتر از همه، شب‌ها عبادت می‌کرد و روزها روزه می‌گرفت؛ درحالی‌که وضاع بود. ابویحیی و کار از کذابین بزرگ و از صالحان و عابدان و فقیهان بود. ابراهیم بن آمدی یکی از زاهدان بود و احادیث وی جعلی است. رشدین عوض‌کننده متون حدیث است و صالح و عابد است آن‌طور که ذهبی گفته‌است. ابراهیم ابواسماعیل اشهلی شصت سال روزه گرفت؛ اما حدیث وی پذیرفته نیست، زیرا سندها را عوض می‌کرد و مرسل‌ها را مستند می‌کرد. جعفر بن زبیر در عبادت تلاش می‌کرد و وضاع هم بود. ابان بن ابوعیاش مرد صالح و اهل عبادت بود و نیز کذاب هم بود.

۱۸۷

ذهن

معمولاً بیشتر
بزرگان و اولاد

پس شما می‌بینید که بسیاری از جعل‌کنندگان حدیث از پیشوایان، حافظان مشهور، فقها، شیخ در روایت حدیث و یا خطیب ماهر هستند و گروهی از اینها عمداً دروغ می‌گفتند تا به مبدأ خدمت کرده باشند یا امامی را عظمت ببخشند و یا مذهبی را تأیید کنند. (همان: ۲۷۷-۲۷۶).

ما برای پرهیز از اطالۀ کلام، به همین مقدار بسیار اندک بسنده کرده، نتیجه‌گیری می‌کنیم که تعصبات شدید بین مذاهب در کنار حجت دانستن و اعتنا به راه‌های ظنی نتیجه‌ای جز ورود امیال و هواهای اشخاص به محدوده دین، نخواهد داشت. مطالب بالا گرچه در ارتباط بین مذاهب شکل گرفته‌است؛ اما همه می‌دانیم که درون مذاهب نیز مشابه همین انحراف ولو در اندازه کوچک‌تر اتفاق می‌افتد. می‌دانیم که شیعیان از انحرافات اساسی که دامن‌گیر اهل سنت شد، به دور ماندند، اما آیا اعتماد به خبر واحد در یک مذهب نیز نمی‌تواند نتایج نامطلوب و انحرافات هرچند کوچک‌تر را به دنبال آورد؟ آیا در مذهب، همه زمینه‌های کج‌روی و کج فهمی، و سوءاستفاده‌های عمدی و غیرعمدی از خبر واحد، از بین رفته‌است؟

پنج. همان‌طور که گفتیم مهم‌ترین مصداق غیر علم در بحث ما خبر واحد است. سیدمرتضی از مخالفین سرسخت عمل به خبر واحد، حتی در فقه و شریعت است. او در یکی از ادله خود نکته‌ای را مطرح می‌کند که بیشتر با بحث ما (حجیت خبر واحد در عقاید) سازگار است، او می‌گوید کسانی که در شریعت به خبر واحد عمل می‌کنند، عادل بودن راوی را شرط می‌دانند و من روایتی را سراغ ندارم که تمام روایانش عادل باشند؛ چرا که بیشتر راویان از لحاظ اعتقادی منحرف هستند و انحراف اعتقادی ناقض عدالت است.

عبارت او را مرور می‌کنیم تا ببینیم که این دلیل، اگر در فقه هم پذیرفته نشود، در عقاید قابل قبول است.

کسانی که عمل به خبر واحد را در شریعت واجب می‌دانند، همگی عادل بودن راوی را شرط می‌دانند و لازمه عدالت در نزد ما اعتقاد صحیح در اصول و فروع است؛ یعنی به مذهبی که بطلان آن ثابت شده معتقد نباشد و در ظاهر مرتکب گناهان و زشتی‌ها نشود، پس همه احادیثی که واقفی‌ها روایت کرده‌اند قابل عمل نیستند، همان کسانی که در موسی بن جعفر (ع) توقف کرده و او را مهدی (ع) می‌دانند و امامان بعدی را تکذیب می‌کنند. این عقیده بدون شک کفر است. کسانی مثل طاطری، ابن سماعه و... که تعدادشان بیش از حد شمارش است.

بیشتر، بلکه همه فقه خالی از سند واقفی‌ها نیست یا به‌عنوان اصل و یا فرع در خبر، گاه به‌عنوان راوی و گاه به‌عنوان کسی که به او روایت می‌شود.

همچنین غالیان، خطایه، مخمسه و اصحاب حلول مانند فلان و فلان که تعدادشان بیش از حد شمارش است، همچنین قمی مشبه مجبر. قمی‌ها غیر از ابو جعفر بن بابویه همگی مشبه مجبر هستند، کتاب‌ها و مصنفات آنها شاهد بر این سخن است. کاش می‌دانستم که کدام روایت است که در اصل و فرع از این گونه راویان خالی بوده و خالص و سالم باشد... در میان راویان و ناقلان احادیث کسانی هستند که در شریعت قائل به قیاس‌اند؛ مانند فضل بن شاذان و یونس و جماعتی از سرشناسان و روشن است که اعتقاد به قیاس کفر است و عدالت با آن سازگار نیست (علم الهدی، ۱۴۰۵ق، ج ۳: ۳۱۱-۳۱۰).

اگر در مباحث فقهی کوتاه بیاییم و شرط عدالت راوی را به راستگو بودن یا موثق بودن راوی تنزل دهیم، چگونه می‌توانیم در مباحث اعتقادی، به اخبار کسانی که از نظر اعتقادی انحراف دارند اعتماد کنیم؟

به تعبیر دیگر در دین اسلام اگر کسی مدعی یک درهم از مال دیگری شود، باید دو شاهد عادل بر ادعای خود اقامه کند، حال چگونه است که عقاید، که اساس دین است با خبر یک نفر که دیگران او را نه عادل، بلکه موثق معرفی کرده‌اند، ثابت می‌شود؟ این در حالی است که اولاً توثیق‌کنندگان معاصر راوی نبوده‌اند و ثانیاً هر حدیثی در سلسله سند خود چندین راوی توثیق‌شده دارد که درجه احتمال جعل و تحریف و اشتباه هر کدام از راویان، درجه صحت استناد سخن نقل‌شده از امام (ع) را پایین‌تر می‌آورد.

شش. بالاترین درجه معرفت، یقین منطقی بالمعنی الاخص است که از سه رکن جزم،

مطابقت با واقع و محال بودن نقیض تشکیل می‌شود؛ مثلاً گزارهٔ ریاضی « $۲+۲=۴$ » از این نوع یقین شمرده می‌شود. این چنین یقینی مورد اختلاف واقع نخواهد شد. استحکام و وضوح آن مانع از بروز اختلاف می‌شود و هر انسان مؤمن یا کافر، با هر شیوهٔ تفکر و هر فرهنگ و در هر عصری که زندگی کند، به این گزاره یقین خواهد کرد.

در بیشتر گزاره‌های دینی، مانند بسیاری از دیگر شاخه‌های علوم، امکان دسترسی به یقین منطقی بالمعنی الاخص وجود ندارد، از این رو ناچاریم به یقین‌های درجهٔ پایین بسنده کنیم و از نگاه درون‌دینی همین مقدار یقین مورد قبول صاحب شریعت نیز واقع می‌شود؛ اما نکته مهم آن است که در این نوع یقین‌ها به‌رحال یقین‌های متضاد شکل خواهد گرفت؛ چرا که تا حدودی ذوق‌ها، سلیق و تعصبات در آن تأثیر خواهد گذاشت و همهٔ ما عملاً مذاهب و مکاتب گوناگونی می‌بینیم که پیروان آنها، هرکدام برخلاف یقین‌های دیگر پیروان، یقین کرده‌اند. به تعبیر دیگر نقطهٔ آغازین اختلاف، به رسمیت شناختن یقین‌های درجهٔ پایین است؛ اما کوتاه بودن دست انسان از رسیدن به معرفت منطقی (در بسیاری از موارد) و پذیرش معرفت درجهٔ پایین از سوی شارع، انسان را به معرفت درجهٔ پایین سوق می‌دهد.

حال تصور کنیم که اگر ظن‌ها را هم در حوزهٔ عقاید راه دهیم (البته متأسفانه برخی عملاً این کار را کرده‌اند) چه اتفاقی خواهد افتاد. آیا بسیاری از امیال و انگیزه‌های نفسانی فردی یا گروهی و دیگر عوامل در قالب دین عرضه نمی‌شود؟ ما می‌توانیم تاریخ حجیت ظن و خبر واحد در فقه را مطالعه کنیم تا در حوزهٔ عقاید با دقت بیشتری، عمل نماییم. تاریخ فقه نشان می‌دهد که وقتی شیخ طوسی (ره) به اخبار آحاد در فقه رسمیت بخشید، فتاوی متخالف و متناقض به‌شدت رو به افزایش گذاشت تا جایی که نه تنها فقها، آرای اختلافی بسیار داشتند؛ بلکه حتی از یک فقیه در یک مسئله آرای متفاوت صادر شد. تنافی آرای شیخ طوسی در کتاب *المبسوط و النهایه* و همچنین تنافی آرای علامه حلی در کتاب‌هایش غیرقابل انکار است. سیدمحسن امین طعنه برخی را در موضوع آرای مخالف یک فقیه، نقل کرده، می‌گوید: «خالفت علما با فتاوی قبلی خود، به‌خاطر دگرگونی اجتهاد آنان، بیش از اندازه است.» (۱۴۰۳ق، ج ۵: ۴۰۳)

این در حالی است که بین کتاب *الانتصار* سیدمرتضی و *الغنیه* ابن زهره، با وجود فاصلهٔ زمانی اختلاف زیادی مشاهده نمی‌شود.^۱ امروزه هم اختلاف فتاوی فقها و مراجع یکی از مشکلات اساسی است؛ البته در این نوشتار درصدد اعلان نظر دربارهٔ حجیت خبر واحد در

فقه نیستیم؛ بلکه هدف توجه پیدا کردن به یکی از نتایج ناگوار حجیت ظن در فقه است تا لاقفل خود را از این نتایج در عقاید و کلام مصون بداریم.

هفت. توجه و التفات به موضوعی خاص و مقدار آن توجه، نقش اساسی در شکل‌گیری هندسه معرفتی انسان‌ها ایفا می‌کند. توضیح اینکه احادیث غیر علمی، از نظر تعداد بسیار بیش از احادیث علمی هستند. در میان احادیث غیر علمی صدها هزار حدیث جعلی وجود دارد که راویان با انگیزه‌های مذهبی، سیاسی و مادی، جعل کرده‌اند.

این نکته با مراجعه به کتاب‌هایی که مستقلاً درباره جعل احادیث نوشته شده، روشن می‌شود. محقق بزرگ علامه امینی بیش از چهارصد هزار حدیث جعلی را همراه جاعلین آنها، شماره کرده‌است و سپس می‌گوید که این مقدار ناچیزی است؛ چرا که بسیاری از جاعلین، تألیفاتی مملو از جعلیات داشته‌اند و تاریخ بخش اندکی از آن را برای ما حفظ کرده‌است (همان: ۲۹۱-۲۸۸)؛ البته هر مذهبی احادیثی را که به نفع مذهب خود هست، معتبر می‌شمارد و آنچه به نفع دیگران است را جعلی می‌انگارد؛ اما آنچه روشن است رونق داشتن بازار حدیث‌سازی بوده‌است. حال اگر این احادیث غیر علمی را ولو به بهانه‌هایی نظیر «اخبار من بلغ»، در حوزه دین خدا داخل کنیم و نگاه دینی به آنها داشته باشیم، آیات قرآن و احادیث صحیح و معتبر در میان انبوه احادیث غیر معتبر گم خواهد شد و فضای ذهنی متدینین بیش از آنکه به مسلمات دینی مشغول شود با مضامین احادیثی که هویتشان معلوم نیست، سرگرم خواهد شد و این کار یعنی تهی کردن دین از محتوای واقعی خود. نگاهی به تاریخ فعالیت‌ها و تلاش‌های دینی مسلمانان و عالمان دینی کافی است تا ببینیم که چه مقدار از لایه‌های فکری آنان با مضامین احادیث مشکوک شکل گرفته و متأسفانه همین مقدار از پرداختن به قرآن، احادیث معتبر و مسلمات عقب مانده‌است. مسلمانان بسیاری را می‌بینیم که نماد مسلمانی آنان حرکات و سکنتاتی است که به لحاظ درجه اهمیت و اعتبار، در اولویت و درجه دهم و بیستم قرار دارد و افسوس که همان نمادهای درجه چندم جایی برای مهم‌ترین ارکان دین باقی نگذاشتند. هر مسلمان و هر متدینی مدت زمانی از زندگی خود را به مسائل دینی و معنوی اختصاص می‌دهد و بخشی از فضای ذهنی خود را به دغدغه‌های دینی اختصاص می‌دهد، حال عالمان و متولیان دین این زمان و فضای ذهنی محدود را با چه چیزی پر کنند؟ با امثال توحید، امامت و اخلاق، یا با هزاران حدیث غیر معلوم‌الهویه؟ عالمان دین باید بدانند که هر مقدار که در تبیین دین به غیر معلوم‌ها تکیه و استناد کنند و به تعبیر امروزی هر مقدار که سبد کالای معنوی مردم را

از نامعلوم‌ها پر کنند، عرصه و فضا را برای معلوم‌های دین، که اساس و شالوده دین نیز هست، تنگ می‌کنند و اینجاست که آن متدین چه بسا که برای عمل کردن به آن خبر احتمالی، و برای رسیدن به ثواب کذایی، از حقوق و اخلاقی که شالوده دین را تشکیل می‌دهد، غفلت می‌کند و این غفلت نتیجه اشتغال فضای دینی ذهن به چیزی است که دینی بودنش معلوم نیست.

بلی خواصی از مردم متدین هستند که اوج گرفته و از مسلمات دین فراتر رفته‌اند، عشق و دلدادگی آنان به پروردگار، چنان است که بر سر خشنودی احتمالی معشوق سر و دست می‌شکنند، اما اینان بدون اینکه از مسلمات غفلت کنند و بدون اینکه محتملات را وارد دین و عقاید کنند، و بدون آنکه نادانسته‌های خود را به خدا و دین او نسبت دهند، عمل براساس احتمال را پیشه خود کرده و سیر الی الله خود را از این طریق سرعت می‌بخشند.

در پایان بار دیگر بر گستردگی این موضوع تأکید کرده و یادآور می‌شوم که بخش‌هایی مهم از بحث فوق قابل طرح هست که حجم متعارف مقاله اجازه ورود به آن مباحث را نمی‌دهد. برخی از این مباحث قابل طرح عبارتند از: ادله فراوان نقلی بر عدم حجیت خبر واحد، آرای نزدیک به اجماع عالمان دین بر عدم حجیت، تجزیه و تحلیل تمسک برخی عالمان به خبر واحد و چگونگی تعامل با ظنون حاصل شده از خبر واحد و....

نتیجه‌گیری

خبر واحد اگر از لحاظ سند و دلالت همراه با قرائن یقین‌آور نباشد، معرفت لازم برای اعتقادات دینی را ایجاد نمی‌کند و پی‌ریزی نظام فکری دینی برای افراد و جوامع، با تکیه بر چنین خبری، به دوری از دین واقعی از یک سو و اختلاف و تشتت از سوی دیگر منجر خواهد شد.

پی‌نوشت‌ها

۱. این دو عالم شیعی از جمله فقیهانی هستند که عمل به خبر واحد را حتی در فقه مجاز نمی‌دانند.

منابع

۱. آشتیانی تهرانی، میرزا محمدحسن، ۱۴۰۳ق، *بحر الفوائد فی شرح الفوائد*، چ سنگی، قم: کتابخانه آیت الله العظمی مرعشی.
۲. أبوأویس، محمد بن الأمين بوخبزة التطواني، بی تا، *اصول المذاهب*، بی جا.
۳. اسد، حیدر، ۱۴۰۳ق، *الامام الصادق (ع) و المذاهب الاربعه*، ج ۳، بیروت: دارالکتب العربی.
۴. امینی، عبدالحسین، ۱۴۰۳ق، *الغدیر فی الكتاب و السنة*، ج ۵، چ ۵، بیروت: دارالکتب العربی.
۵. امین، سیدمحسن، ۱۴۰۳ق، *اعیان الشیعة*، ج ۵، بیروت: دارالتعارف.
۶. انصاری، شیخ مرتضی، ۱۴۲۷ق، *فراید الاصول*، قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۷. بحرانی، یوسف، بی تا، *الأنوار الحیریه و الأقطار البدریه الأحمدیه*، بی جا: قطع وزیری، تک جلدی.
۸. حرّ عاملی، محمدبن الحسن بن علی، ۱۴۰۹ق، *وسائل الشیعة إلی تحصیل مسائل الشریعة*، ج ۲۷، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام لإحياء التراث.
۹. حلی، جعفر، ۱۴۰۳ق، *معارض الاصول*، تحقیق محمدحسین رضوی، قم: مؤسسه آل البيت لإحياء التراث.
۱۰. خمینی، روح الله، ۱۳۶۸، *الرسائل*، ج ۳، قم: اسماعیلیان.
۱۱. شعرانی، ابوالحسن، ۱۳۷۳، *المدخل إلی عذب المنهل*، إعداد رضا استادی، قم: کنگره دوستان سالی تولد شیخ انصاری.
۱۲. شهید اول، محمد بن مکی عاملی، بی تا، *القواعد و الفوائد*، تحقیق وتصحیح سیدعبدالهادی حکیم، قم: مکتبه المفید.
۱۳. شهید الثانی، زین الدین بن علی بن أحمد عاملی، ۱۴۲۰ق، *المقاصد العلیه فی شرح الرسالة الألفیه*، قم: مکتب الإعلام الإسلامی.
۱۴. صدر، محمد باقر، ۱۴۰۲ق، *فلسفتنا*، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۱۵. صدوق، محمدبن بابویه قمی، ۱۴۱۴ق، *الاعتقادات*، ج ۲، قم: المؤتمر العالمی للشیخ المفید.
۱۶. طباطبایی، سیدمحمدحسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ج ۱۳، چ ۵، قم: جامعه مدرسین.
۱۷. طوسی، خواجه نصیرالدین، ۱۳۵۹، *نقد المحصل*، تهران: دانشگاه تهران.
۱۸. علم الهدی، سیدمرتضی، ۱۴۰۵ق، *رسائل الشریف المرتضی*، قم: دارالقرآن الکریم.
۱۹. _____، ۱۹۹۸م، *أمالی*، قاهره: دار الفکر العربی.
۲۰. _____، ۱۴۱۱ق، *الذریعة*، تحقیق سید احمد حسینی، قم: مؤسسه النشر الإسلامی.
۲۱. قمی، میرزا ابوالقاسم، ۱۳۷۸ق، *قوانین الاصول*، تهران: علمیه اسلامی.
۲۲. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، ۱۳۶۵، *اصول کافی*، تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۲۳. مامقانی، عبدالله، ۱۴۱۰ق، *مقیاس الهدایه فی علم الدرایه*، تحقیق محمد رضا مامقانی، قم: مؤسسه آل

البيت لاحياء التراث.

٢٤. مجلسي، محمدباقر، ١٤٠٣ق، *بحار الانوار*، ج٣، بيروت: داراحياء التراث العربي.

٢٥. مطهري، مرتضى، ١٣٦٥، *امامت و رهبري*، ج٤، قم: صدرا.

٢٦. نائيني، محمد حسين بن عبد الرحيم الغروي، ١٤٢٤ق، *تنبيه الأمة و تنزيه الملة*، تصحيح سيدجواد

ورعي، ج١، قم: مكتب الاعلام الاسلامي.

٢٧. وحيد بهبهاني، محمد باقر بن محمد أكمل، ١٤٢٤ق، *مصاييح الظلام*، ج١، قم: مؤسسة العلامة المجدد

الوحيد البهبهاني.

١٩٣
دین

معرفت بخشی خبر واحد





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی